



ایدئولوژی کشورهای در حال توسعه

THE IDEOLOGIES OF THE DEVELOPING NATIONS

Edited And With An Introduction

By: Paul E. Sigmund

بخش دوم استقلال و آزادی ملی

ترجمه و اقتباس - بخش سیاسی مجله‌ی فردوسی

ملی و حاکمیت فراگیر به چشم می‌خورد، یک نوع هیجان اضطراب‌آلود و گه‌گاه حاد بر سر مرزهای جغرافیایی مشاهده می‌گردد. مرزهایی که به وسیله‌ی دولت‌های استعماری به این مناطق تحمیل شده‌اند. بدیهی است، تنها راه گریز از مشکلات و رفع نگرانی بین دولت‌های این دو منطقه‌ی بسیار پراهمیت و استراتژیک، حل و فصل مسائلی است که به علت تقسیم‌بندی نادرست جغرافیایی و تعیین خط مرزها به وجود آمده است.



درک مفهوم واژه «مردم» مستلزم درک مفهوم واژه‌های دیگری مثل استقلال، عدم

وابستگی، آزادی، گسترش فرهنگی، توسعه‌ی فکری، معنوی و سیاسی است که به عنوان هدفی مشخص در نام «مردم» گنجانده شده این نیروی اراده یک ملت است که انقلاب و شورش‌های ضد استعماری و یا ضد استبدادی را در راه استقلال و آزادی ملی، قانونی، مشروع و بر حق جلوه می‌دهد. به این موضوع باید توجه داشت که همیشه مقدار مشخصی از حق انتخاب و یا گزینش مخلوط با طرفداری و حمایت از «توده مردم» در رهبران ناسیونالیست وجود دارد. برخی از کارشناسان اعتقاد دارند، رهبر ناسیونالیست کسی است که در حد بالا گروه خاصی از مردم و در حد پایین توده‌های مردم را می‌بیند.

۱- کشور آفریقایی غنا به رهبری قوام نکرومه اولین کشوری بود که در قاره آفریقا از راه مبارزات سیاسی به استقلال رسید. قوام نکرومه پس از نه سال حکومت سازنده و آشتی‌ناپذیری با استعمار، سرانجام با توطئه‌ی استعمار جهانی و به وسیله‌ی ژنرال‌های نظامی سرنگون و به خارج از کشور تبعید شد. نکرومه در زمان حکومت خویش تلاشی گسترده در زمینه‌ی خارج ساختن غنا از سیستم تک محصولی صدور کاکائو به عمل آورد و در این راه با بهره‌گیری از تکنولوژی مدرن به پیشرفت‌های چشمگیری نائل شد. غنا در دوره حکومت قوام نکرومه به اصلاحات اصولی مثل ایجاد هزاران کیلومتر راه، ایجاد دانشگاه‌ها، مدرسه‌ها، بندرگاه‌ها، تغییرات بنیادی در سیستم آموزش و پرورش و بهبود نسبی در اوضاع اقتصادی، اداری و اجتماعی دست یافت. قوام نکرومه یکی از رهبران سرسخت تز عدم تعهد و یکی از پیروان راستین استقلال و آزادی ملی بود. «مک»

اساس و زیربنای فکری رهبران ناسیونالیست جهان، چیزی جز گسترش و پیشرفت همه جانبه‌ی جامعه از طریق راهکارهای ملی و حکومت مردم‌سالار نیست. گسترش و توسعه‌ی جامعه در چهارچوب یک حکومت مستقل ملی امکان‌پذیر است، و وجود همین حکومت مستقل و غیروابسته است که آن پیشرفت و توسعه را ممکن می‌سازد. در هر صورت چه این حکومت وجود داشته باشد و چه در مرحله‌ی پیدایش باشد، فلسفه‌ی استقلال ملی و عدم تعهد و وابستگی، اولین گام جهت حرکت‌های بعدی برای استقرار

حکومت‌های مردمی خواهد بود. در زیر پیکره قوام نکرومه در آکر چنین نوشته شده است:

«اولین گام در جهت پیشرفت و گسترش همه جانبه‌ی یک جامعه، استقلال و آزادی ملی آن است. در پس این گام راهکارهای بسیاری نهفته است.»^۱

به باور رهبران ناسیونالیست جهان لازمه‌ی پیشرفت و گسترش همه جانبه‌ی یک ملت، استقلال و آزادی آن ملت است. این حق قانونی مردمی است که می‌خواهند به خود متکی باشند. مستقل زندگی کنند و از تسلط بیگانگان و چپاول و غارت اجنبی رها گردند. آزادی کلمه‌ی مقدسی است و اهمیت آن بیش از آن که متوجه‌ی گروه بخصوصی گردد و یا فردی باشد، فراگیر، همگانی و اجتماعی است. عامل اساسی پیشرفت یک ملت آزادی ملی است. آزادی باید گسترده و همگانی باشد و آن که فردی و اختصاصی و انحصاری است آزادی نیست، اسارت نام دارد.

سکوتوره می‌گوید: «ما آزادی، قانون، قدرت و استقرار حاکمیت ملی را انتخاب کرده‌ایم. نه آزادی، قانون، قدرت و حاکمیت فرد و یا گروه ویژه‌ای را. هیچ‌کس نمی‌تواند شخصیت فردی و انحصاری داشته باشد. شخصیت ما قسمتی از شخصیت ملت ما است.»

در آفریقا و خاورمیانه، جایی که تلاش‌های زیادی در راه همبستگی



دگرگون کنند.

اگر چه ریشه‌های ایدئولوژیکی بسیاری از مسائل در جهت تغییرات تدریجی اوضاع و دگرگونی امتیازات ویژه و موروثی گروه‌های خاص خانواده‌های سنتی و



Brezhnev gives the word to Schmidt (far right) "Nobody liked the system" crisis.

تشکل‌های سلسله مراتبی اروپا بین قرن دوازدهم تا نوزدهم پا گرفت، و بسیار تلاش شد تا سنت‌های دست و پاگیر قرون وسطایی در همان سال‌های اول از بین بروند، ولی قدرت‌های سنتی و پنجه‌های سنت‌گرایانه‌ی نیروهای واپس‌گرا همچنان نقش آفرینان جوامع انسانی این سرزمین تا سال‌های پایانی قرن نوزدهم بودند.

بسیاری از آغازکنندگان ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی در خارج از مرزهای اروپا بر این باور بودند که سرانجام فشار سخت نیروهای ناسیونالیست جهان در جهت حفظ منافع عمومی؛ یا تک روی و تعصبات بی‌جای غرب را مغلوب می‌نماید. یا این که به تدریج گونه‌ای همزیستی مسالمت‌آمیز را که خواه و ناخواه باعث پیدایش نوعی همکاری و

همانگی بین نژادها، ادیان، گروه‌های اجتماعی و ایدئولوژی‌های مختلف می‌گردد، به وجود خواهد آورد. در طی قرون متمادی در بیشتر کشورهای غربی، گسترش ارگانیک جامعه و اتحاد همگانی و ملی مردم این قاره، نوعی احساس درک مسؤلیت مشترک به وجود آورده است که به ناچار هم رهبران و هم توده‌های مختلف مردم را

کشورهای عقب‌مانده، عقب افتاده، عقب نگاه داشته شده، در حال توسعه و توسعه یافته، نه تنها در متن واژگان سیاسی - ایدئولوژیک فرهنگ‌نامه‌های جهان حضوری ویژه‌ای دارند، بلکه هر یک از این کشورها با توجه به زیرساخت‌های فرهنگی - اجتماعی خود بخشی از محدوده کره خاکی را عملاً به خود اختصاص داده‌اند و به همین منظور در ساختار سیاسی جهان نقشی فراقاره‌ای اجرا می‌کنند.

به نوعی همکاری مشترک در پیروی از عقل و منطق هدایت می‌کند.

اگر فرض بر این باشد که یک ملت زیر سلطه، خواه زیر سلطه‌ی دولتی بیگانه، خواه زیر سلطه‌ی حکومت دیکتاتوری خودی، قبل از کسب استقلال از وابستگی‌های استعماری رها گردد، حق این است که بعد از رسیدن به استقلال و حاکمیت ملی با آموزش‌های سیاسی و اجتماعی، مردم خود را برای حل مشکلات و پیچیدگی‌های حکومتی رها شده از چنگ دیکتاتوری آماده نماید.

بهره‌گیری از چنین شیوه‌ای اگر چه متعلق به دهه‌های ۶۰-۷۰ قرن بیستم میلادی است، اما می‌تواند به عنوان تجربه‌ای مفید مشخص کند که توده‌های مردم در ارتباط با تئوری رهبران ناسیونالیست و درک مفاهیم ناسیونالیستی واقعاً آماده شده‌اند یا خیر!

ظهور ناسیونالیسم مدرن

به سختی می‌توان مشخص کرد که چه چیزی باعث پیدایش واژگان «خلق» و یا «توده مردم» می‌شود. بسیار دیده شده است که هدف مشخصی در این مورد وجود نداشته است. احساس ملیت و هم‌دردی با توده‌ها به عنوان یک ماهیت جامع و کلی در مرحله‌ی نخست باید طوری به وجود آید که جای‌گزین اسطوره‌های دیگری باشد که بر پایه‌ی اصول سنتی و یا سلسله مراتب قومی و قبیله‌ای قرار گرفته‌اند. به اعتقاد ماکس وبر «تحولات اجتماعی باید از مرحله‌ی سنتی شروع شوند تا به مرحله‌ی مفاهیم عقلانی و

منطقی تبدیل گردند»^۱. غربی‌ها با پیشرفت‌های ارگانیک آشنایی بیش‌تری دارند، زیرا اجتماع اروپایی از اعماق اصول سنت‌گرایانه، قومی و قبیله‌ای به اجتماعی

پژوهش، بررسی و نقد باورها، اعتقادات و ایدئولوژی رهبران مختلف کشورهای جهان در این سلسله یادداشت‌ها، به هیچ عنوان دلیل پذیرش تام و تمام و یا رد کامل آن‌ها نیست.

سازمان یافته، عقلانی، مدرن و دارای اصولی رسمی و ایالتی و حکومت فدرالی تغییر شکل داده است. گسترش اقتصادی اروپا، سازمان‌های مدرن و تکنیک علمی برتر آن و حتی عقاید انقلابی این سرزمین، میراثی است گران‌بها از دوران کلاسیک و مسیحیت قرون وسطی که باعث تغییرات و دگرگونی‌های چشمگیری در زندگی اجتماعی و تفکرات همگانی آن و ارتباط جبری زندگی گذشته با زندگی و تمدن صنعتی و مدرن امروز شده است.

حقیقتی انکارناپذیر است که، اروپاییان خیلی زودتر از سایر ملت‌های دنیا حقیقت‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی را پذیرفته و بدون مقاومت نابخردانه، سنت‌های کهنه و دست و پاگیر اجتماعی را تبدیل به واقعیت روز کرده و به مدرنیسم روی آوردند. فراموش نکنیم که اروپای بعد از قرون وسطی و جنگ‌های صلیبی و پس از انقلاب صنعتی و انقلاب سیاسی فتح باستیل، خردورزان بی‌مانندی مثل کانت، بیکن، دکارت، هگل، شکسپیر، ویکتور هوگو، داستایوسکی، چخوف، لئو-تولستوی، ویکتور هوگو، گوته، باخ، شوپرت، بتهون، گلوک، چایکوفسکی، ویوالدی، یوهان - اشتراوس، ریمسکی - کورساکوف (کورساکو)، برتراند - راسل، ژان - پل - سارتر و صدها نویسنده، شاعر، موسیقی‌دان، فیلسوف و حکیم را در طول مدت ۴۰۰-۵۰۰ سال پشت سر گذاشته که حضور هر یک از این مشاهیر کافی است تا باورهای یک قرن را در یک سرزمین

۱- دیوید آپتر این مفاهیم را در رابطه با تجزیه و تحلیل ظهور یک ملت جدید در کتابی به نام «ساحل طلا در تحول» چاپ سال ۱۹۵۵ دانشگاه پریشتون آمریکا به خوبی نشان داده است.



در حال حاضر در بسیاری از کشورهای دموکراتیک جهان نوعی احساس ملی‌گرایی و گونه‌ای برداشت ناسیونالیستی از مسائل عمومی به عنوان اساس و رکن اصلی جامعه به وجود آمده و یا در حال پیدایش است. بدون شک نوعی از اختلاف‌های فرقه‌ای، قبیله‌ای، خانوادگی و یا مذهبی وجود دارند که باید در جهت پیشبرد هدف‌های سیاسی جامعه به کار گرفته شوند و نه علیه آن، این حقیقتی مسلم است که وجود اختلاف‌های فرقه‌ای و سنتی در یک جامعه، مانع بزرگی برای ایجاد هسته‌های مدرن سیاسی در کشورهای تازه استقلال به حساب می‌آیند. به همین علت رهبران ناسیونالیست کشورهای نوپا به برتری سیاسی ملت و اهمیت دادن به خواست و نیاز توده‌ها و حذف و تعییر تدریجی اوضاع سنتی تأکید زیادی دارند.

به باور ناسیونالیست‌ها، لزوم تشکیل جامعه‌ای بزرگ در سطحی منطقه‌ای و حتی بین‌المللی امری اجتناب‌ناپذیر است، اما این جامعه به معنای از بین رفتن مرزهای جغرافیایی نیست. آن‌ها معتقدند که ایجاد چنین جامعه‌ای مستلزم شرکت بین‌المللی و همه‌جانبه‌ی کلیه گروه‌ها و استفاده از آن‌ها

برای بررسی و تحلیل مسائل ناسیونالیستی است. سختی‌ها و درگیری‌های خودمختاری و استقلال ایالتی در سال‌های دور و نزدیک در بعضی از ایالت‌های کنگو و هندوستان و حتی در اروپا مسائل پیچیده حکومت‌های محلی، اختلاف‌نظر و طغیان حکام آشنا در غنا و همچنین اختلاف‌های وسیع و همه‌جانبه‌ی نواحی و ایالت‌های مختلف نیجریه، نمونه‌های آشکاری از جدایی و ایجاد ناهماهنگی در بین رهبران ناسیونالیست محسوب می‌گردد. به عبارتی دیگر ورود به این حوزه و یا طرفداری از آن، مخالفتی آشکار علیه رهبری و تشکیلات منسجم کشورهای نوپا و ناسیونالیست به وجود آورده است. بدون تردید ادامه‌ی این امر باعث عقب‌افتادگی و عدم اجرای هدف‌های موردنظر رهبران ملی می‌گردد که در پایان به نفع استعمار و ایادی آن تمام خواهد شد.

بسیاری از کارشناسان مسائل سیاسی جهان در برخورد با ظهور یک جامعه‌ی جدید و مرکز معتبری از همکاری و هم‌فکری، رهبران مختلف آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین و خاورمیانه برای رسیدن به هدف‌های توسعه، سه موضع مختلف را مطرح کرده‌اند:



Arabat to victory at fishbait: 'This has been the summit of Palestine'

با تبلیغ‌های بسیار گسترده بنگاه‌های سخن پراکنی غرب در سال‌های اخیر، بسیاری از پژوهش‌گران سیاسی چنین می‌پندارند که عصر «ناسیونالیسم» و ملی‌گرایی و دوره مرزهای جغرافیایی به پایان رسیده است و جهان باید در یک نقطه متمرکز و یا در اصطلاح یک کاسه شود. این برداشت و یا تفکر، نوعی نظریه‌ی شخصی است و هرگز نمی‌تواند به عنوان یک ایدئولوژی جهانی مطرح گردد. در حالی که تمام سرزمین‌های فراتوسعه یافته، توسعه یافته، در حال توسعه و عقب‌مانده به سختی زیر نفوذ و تأثیر بنگاه‌های سخن‌پراکنی قرار گرفته‌اند. اما هیچ یک از سرزمین‌های شناخته شده امروزی جهان هنوز جرأت نکرده‌اند تفکر «یک اندیشه یک جهان» یا «یک حکومت یک سرزمین» و یا تر «دولت فراقاره‌ای» را حتی به همه‌پرسی بگذارند، زیرا خوب می‌دانند که با سخت‌ترین مخالفت‌های جهانی روبه‌رو خواهند شد. به عنوان مثال، بانک جهانی بانکی است که اساس آن توسعه و تجارت بین‌المللی است. اما نباید فراموش کرد که بسیاری از کشورهای جهان با اعتراض‌های گسترده مردمی روبه‌رو هستند که ایدئولوژی جهانی‌گرایی این بانک را قبول ندارند.

سکوت‌ورده در هنگام قدرت و طی نطق خود در بین اعضای حزب دموکرات استقلال آفریقا در گینه گفته بود: «در سه - چهار سال آینده کسی وجود نخواهد داشت که اختلاف‌های قبیله‌ای، نژادی و مذهبی را که نابه‌سامانی‌های فراوان و دست و پاگیر برای کشور و ملت در گذشته‌های دور و نزدیک به وجود آورده بود، به خاطر آورد..... ما متعلق به یک ملت متحد و یک کشور متحد که فقط در خدمت ملتی غیرقابل تقسیم می‌باشد هستیم. ما ملت و کشوری واحد و جدانشدنی هستیم.....»



یکم، سنت‌گرایان و محافظه‌کارانی مثل: شیوخ و رهبران عرب، آل سعود در عربستان، پادشاه اردن، رهبران قبایل بومی آفریقا برخی از رهبران خاورمیانه و یا دیکتاتورهایی مانند استراسنر رهبر پاراگوئه و وارثین سیاسی آن‌ها در آمریکای لاتین سعی دارند نظام اولیکارشی را همچنان حفظ کنند. این رهبران به نیروهای فعال و انقلابی و گروه‌های پیشرو به عنوان تهدیدی برای حاکمیت مستبدانه‌ی خود می‌نگرند. در عین حال باید توجه داشت که همین رهبران با تمام آرزوهای شخصی خویش در زمینه‌ی حکومت و تسلط مطلق و مستبدانه بر جامعه، نمی‌توانند از



صفحه ۳۳۳

متحد و جدید در حل و فصل مشکلات داخلی و خارجی از آن‌ها یاری بگیرند. هدف اصلی این بود که نوعی اتحاد و پیوند بین گروه‌های کهنه و نو یا کلاسیک و مدرن ایجاد شود و از اتحاد این گروه‌ها با یکدیگر ملتی جدید به وجود آید که راه توسعه را هموار کند.

سوم، در صورتی که هدف محو و نابودی گروه‌های سنتی نیست، باید افرادی را که مانع پیشرفت‌های اجتماعی و تغییرات اصولی و دگرگونی‌های سیاسی هستند از مدار جاذبه و تأثیر سیاست و قدرت دور کرد.

رادیکال‌های نوگرا معتقدند که هیچ اصول اساسی و برداشت‌های منطقی برای تغییرات تدریجی که متکی بر اصول سیاسی و اقتصادی نباشد وجود ندارد. آن‌ها می‌گویند با تشویق، ترغیب و یا تبلیغ باید سیستم‌های سیاسی تک حزبی را حذف کرده و اجتماع جدیدی تشکیل داد. سیستم‌های دموکراتیک چند حزبی و اهمیت دادن به آرای ملت تنها راه حل محسوب می‌گردد. نیروهای سنتی و محافظه‌کاران باید تغییر سیاست بدهند.

عدم توجه به نیازهای جامعه، محروم کردن مردم از حقوق مدنی، عدم وجود رفاه اجتماعی، سلطه‌گری دیکتاتوری در زیر چتر نظام میلیتاریستی، عوامل فروپاشی نظام‌های غیرمردمی هستند.

بنابراین عقاید گروه اول چیزی جز پرداختن سرسری یا اتفاقی به آرمان‌های مدرن‌گرایی نیست و به همین علت دو گروه

بعدی با آن‌ها در تعارض دایمی هستند. اعتقادات گروه اول بر پایه‌ی حفظ قدرت و استحکام حکومت استوار است و چنان چه گمان کنند امتیازهایی را که به مردم و جامعه داده‌اند باعث از دست رفتن قدرت و سستی پایه‌های حکومت مطلقه‌ی آنان خواهد شد، چهره واقعی و هولناک خود را نشان خواهند داد.

درباره دو گروه بعدی اعتقاد این است که نه تجدیدنظر طلبان و نه رادیکال‌ها هیچ کدام نه می‌خواهند در روندی شتاب‌زده به هدف‌های ارگانیک خود دست یابند و نه برای رشد سریع جامعه و رفتن به سوی دنیای مدرن مشکل تراشی کنند. البته پنهان نیست که در عقاید، ایدئولوژی و سیستم‌های اجرایی این دو گروه، اختلاف‌نظرهای آشکاری به چشم می‌خورد.

«ادامه در شماره آینده»

کشش و جذب نیروهای وسیع انقلابی جهان و نتایج حاصله‌ی سیاسی و اجتماعی آن خود را دور نگاه دارند؛ نیروهایی که سرانجام اساس قراردادهای اجتماعی و سیاسی ویژه این دیکتاتورهای دولتی و نظامی را منهدم خواهند کرد. در صورتی که موقعیت سیاسی این گروه از رهبران و باورهای آن‌ها با توجه به قراردادهای اجتماعی و بین‌المللی مورد تجزیه و تحلیل بیش‌تری قرار گیرد، اعتقادات مذهبی، عرف، عادت‌ها و همچنین مقررات قبله‌ای و سنتی و شیوه‌های حکومتی فیردموکراتیک که به آن چسبیده‌اند، آشکار می‌شود. تجربه نشان داده است اگر چه جاذبه و کشش مدرن‌گرایی، اساس رژیم‌های دیکتاتور و مستبد را به خطر انداخته و زمینه‌ی براندازی و سقوط آن‌ها را نیز فراهم می‌کند، ولی همین رهبران به دلیل حرکت در جهت تاریخ و گرایش جبری به سوی آن، به ناچار در اعطای آزادی‌های بیش‌تر به مردم از هیچ تلاشی کوتاهی نمی‌کنند.



بدون تردید این آزادی‌ها تا زمانی مورد توجه این دولت‌مردان قرار می‌گیرند که پایه‌های حکومت مستبدانه‌ی آن‌ها را به لرزه نینداخته و راه تنفس آن‌ها را مسدود نکرده باشند. در غیر این صورت با احساس کوچک‌ترین خطر به ابزار قدرت میلیتاریستی و دیکتاتوری نظامی متوسل شده و در جهت رفع خطر از حکومت خود اقدام خواهند کرد.

دوم، بیش‌تر رهبران تمایل دارند که نوعی هماهنگی بین اصول و قراردادهای سنتی اجتماع و دگرگونی‌های رادیکالی به وجود آورند. این افراد را می‌توان به عنوان دگرگون‌سازان سنت‌ها نام برد. گاندی، ایوب‌خان، لئوپولدسار سنگور، قوام نکرومه، احمدین بلا، تیتو، کاسترو، ناصر و... در مرحله‌ای از تاریخ سرزمین خود نمونه‌های برگزیده‌ای از این گروه بودند. این رهبران در نظر داشتند سنت‌گرایان و فرقه‌های مختلف مذهبی را به صورت قدرت واحدی درآورده و به نام یک ملت

قرن بیستم

قرن دلهره، قرن اضطراب، قرن انقلاب

به علت تراکم مطالب ویژه‌نامه‌ی نوروزی، دنباله‌ی قرن بیستم در شماره چهارم خواهد آمد.

